

بونده  
جایزه گنگور

# سنگ صبور

عشيق رحيمي

300book

با مقدمه خالد حسيني  
ترجمه: مهدي آذري



انتشارات امید مهر



The patience stone

ترجمه: مهدی آذری

سنگ صبور

عتیق رحیمی

چاپ: کامیاب

چاپ اول: ۱۳۹۴

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۵۲۲۶-۱-۳

انتشارات یوبان

تلفن و دورنگار: ۰۲۱-۶۶۹۶۴۱۶۴

قیمت: ۸۰۰۰ تومان

زنان عاجزترین اعضای جامعه‌ی افغانستان هستند و این حقیقتی آزار دهنده است. مدت‌ها پیش از ورود طالبان، زنان افغانستان حتی برای حقوق اصلی خود می‌جنگیدند. از دیرباز به جز تعدادی نقاط شهری محدود، حکومت مستبد و مردسالار قبیله‌ای زنان را از حقوقشان برای کار کردن، درس خواندن، مراقبت‌های بهداشتی کافی و استقلال شخصی محروم کرده است. سه دهه جنگ، جابجایی، بی‌نظمی و هرج و مرج منجر به بدتر شدن این اوضاع شده است.

با وجود اصلاحاتی که در سال‌های اخیر صورت گرفته است، هنوز زنان بسیاری تحت حکومت مطلق و بی‌چون و چرای آداب و رسوم قبیله‌ای زجر می‌کشند. آداب و رسومی که مانع مشارکت جدی و هدفمند زنان در زندگی اجتماعی شده است. برای مدت‌هایی طولانی زنان افغان ناشناخته و بی‌صدا بودند تا این که عتیق رحیمی با کتاب سنگ صبور، به یک زن فراموش‌نشده‌ی که می‌توانست از خود دفاع کند، شأن و حق سخن گفتن می‌بخشد و به دلیل بی‌عدالتی‌های انجام شده در حق میلیون‌ها زن همچون وکیلی به او کمک می‌کند.

طرح داستان نمی‌توانست ساده‌تر از این باشد. کل داستان در یک اتاق اتفاق می‌افتد؛ اتاقی که در آن زنی بدون نام از شوهر به شدت مجروحش پرستاری می‌کند، شوهری که بدون حرکت، ساکت و ناتوان فقط دراز می‌کشد.

در حالی که گروه‌های درگیر جنگ همه‌چیز را در خیابان‌ها غارت می‌کنند، زن به‌وسیله‌ی لوله‌ای به شوهرش غذا می‌دهد. در چشمان شوهرش قطره می‌چکاند و لباس او را عوض می‌کند. علاوه بر تمام این‌ها با او صحبت می‌کند. ابتدا خیلی با احتیاط

حرف می‌زند و به تدریج که قفل دهانش شکسته می‌شود، سیلی از اعترافات تکان‌دهنده را به زبان می‌آورد.

زن با افزایش جسارت و بی‌باکی‌اش، فاش می‌کند که چطور از شوهرش رنجیده است، ناکامی‌هایش از او، رازهای به دقت حفظ شده‌اش، خواسته‌ها و امیدهایش، دردها و غم و غصه‌هایی که به واسطه‌ی وجود آن مرد متحمل شده است را بر ملا می‌کند.

همان‌طور که شوهرش همچون سنگی مقابل چشمان او دراز می‌کشد، به راستی همچون سنگی جادویی که دلشوره و نگرانی‌های تمام آدم‌هایی که با آن درددل می‌کنند را جذب می‌کند، زن ناگهان خود را فارغ از تمام محدودیت‌ها و قیدوبندها می‌بیند و سخنرانی‌هایش به اوج هیجان می‌رسد.

درد دل‌هایش تنها اعترافی شجاعانه و هولناک نیست بلکه کيفرخواستی جدی علیه جنگ، خشونت مردان و معیارهای فرهنگی، مادی و مذهبی است که مدام به زنان افغان حمله می‌کند و بدون هیچ کمک و حمایتی آن‌ها را رها می‌کند تا همچون سنگ صوری بدون گله و شکایت تمام آن‌ها را جذب کنند.

این که قهرمان زن داستان، قدیسه‌ای نیست که مخفیانه در حجاب رنج بکشد، اعتباری برای عتیق رحیمی محسوب می‌شود.

در ادامه‌ی صحبت یک طرفه‌ی زن با شوهر احتمالاً بیهوشش، لایه‌ها یک به یک از هم باز می‌شوند، رسوایی‌ها بیشتر می‌شود و تصویر انسانی متفاوت و چندبعدی ظاهر می‌شود.

قهرمان داستان رحیمی، شجاع، قوی و مادری متدین است اما همچنین از پایه، از نظر رفتارهای انسانی ناقص است. زنی توانا در دروغ‌گویی، به بازی گرفتن اشخاص، بدجنس بودن، موجودی که وقتی تحت فشار زیادی قرار می‌گیرد عصبانی می‌شود و به علاوه توان این را دارد که بدنش را در اختیار کسی بگذارد.

هر دو بخش این داستان خیلی خوب می‌تواند علیه نواحی محافظه کارتر جامعه‌ی افغانستان باعث اعتراض و مخالفت شود اما رحیمی به دلیل پرهیز نکردن از این موضوع درخور تحسین است.

او به دلیل تبدیل نکردن قهرمانش به الگویی از شخصیت‌های مادرانه، جنسی و پرهیزگار مورد تمجید قرار گرفته شده است.

شاید نوشتن این داستان به زبان فرانسه به جای فارسی دری برای او آسان‌تر بود. از او نقل شده است که: «زمانی که به فارسی می‌نوشتم، نوعی خودسانسوری غیر ارادی اتفاق می‌افتاد. زبانی که انتخاب کردم به دور از این خود سانسوری و شرم ناخواسته‌ای که از بچگی در ما نهفته شده است، برای بیان کردن مقصودم نوعی آزادی به من می‌دهد.»

به هر حال، خواننده از شیوه‌ی شجاعانه‌اش سود می‌برد. با وجود آن که کل داستان تنها در چهارچوب یک اتاق خواب اتفاق می‌افتد، این که چطور به وضوح جنگ در خیابان‌ها به تصویر کشیده می‌شود، گواه مهارت‌های قابل ملاحظه‌ی رحیمی است.

کابوس درگیری‌های بدون نام بین گروه‌هایی که هرگز نامی از آن‌ها برده نمی‌شود، سومین شخصیت در اتاق است.

رحیمی تصمیم می‌گیرد خواننده را به خیابان‌ها نبرد، در عوض خواننده همچون غیر نظامیان بی‌یار و یاور، جنگ را احساس می‌کند. صدای انفجارات ناگهانی تیراندازی، داد و فریادها و سکوت‌های وحشتناک را می‌شنویم. اتاق که می‌لرزد و شدت آتش خمپاره‌ها را احساس می‌کنیم. به رغم آن که هرگز پا به خیابان‌ها نمی‌گذاریم - یا شاید به همین دلیل - رحیمی در ایجاد تجربه‌ی هرج و مرج، درماندگی، ارتکاب خشونت احمقانه مجازات و طغیان‌های ناگهانی و بدون نقشه همراه با قربانی زندگان برای ما موفق است.

سال‌های درگیری تفرقه برانگیز جزء تاریکترین سال‌های سه دهه اخیر افغانستان بود و در نثر کوتاه رحیمی، روزگار به نحو ویران‌کننده‌ای به زندگی برمی‌گردد.

سنگ صبور، برنده‌ی جایزه‌ی گنکور معتبر فرانسه، کتابی بسیار ساده است که در سبکی منظوم، متثور نوشته شده است اما با این حال کتابی است غنی، تا حدی تمثیلی، تا حدی داستان جنایت و مجازات و تا حدی کندوکاوی در نیک‌نامی، عشق، مسائل جنسی، ازدواج و جنگ.

بدون شک کتابی ارزشمند، جسور، پرجرات و پردل است. از نظر خواننده، بزرگترین موفقیت داستان بخاطر دادن صدا است. دادن صدا به کسانی که با پیشروی داستان بیشتر زجر می‌کشند و کمتر فریاد می‌زنند.

قهرمان بدون نام رحیمی، رابط و کانال زنده‌ای است برای مصیبت‌های میلیون‌ها زن شیبیه او، زنانی که به عنوان کالا در نظر گرفته شده‌اند و نادیده گرفته شده‌اند. تحقیر شده‌اند، تنبیه شده‌اند، مورد تمسخر قرار گرفته‌اند و ساکت شده‌اند. در سنگ صبور، بالاخره آن‌ها اختیار خود را به دست می‌گیرند.

خالد حسینی

این داستان به یاد و خاطره‌ی نون-الف (نادیا انجمن) شاعره‌ی افغان که توسط شوهرش وحشیانه به قتل رسید نوشته شده است و به میم-دال هدیه می‌شود.

30book

## جایی در افغانستان یا گوشه‌ای دیگر

اتاقی است کوچک و مستطیل شکل. با وجود دیوارهایی به رنگ آبی آسمانی، دلگیر. دو پرده‌ی آویزان با نقش‌های پرندگان مهاجری ثابت و بی‌حرکت در حال پرواز در آسمان زرد و آبی و سوراخ‌هایی در همه‌جای پرده که باریکه‌ی نور آفتاب را از خود عبور می‌دهند و در خطوط رنگ‌ورورفته‌ی گلیم آرام می‌گیرند. در آخر اتاق پرده‌ی دیگری سبز رنگ، بدون هیچ طرحی است و در پشت خود دری همیشه بسته و شاید یک انباری را پنهان کرده است.

اتاق خالی است و خالی از هر نوع تزئینی. فقط بر روی دیوار بین دو پنجره خنجری آویزان و بالای آن عکس مردی با سیبیل است. آن مرد حدوداً سی ساله، با موهای فر و صورتی چهارگوش است که صورتش خوش تراش و دوست داشتنی است. چشمان ریز سیاهش می‌درخشید و بینی عقابی مانند آن دو چشم را از هم جدا می‌کند. مرد نمی‌خندد و با وجود این، شبیه کسی است که جلوی خنده‌اش را گرفته و قیافه‌اش حالت عجیبی پیدا کرده؛ انگار در پشت این صورت، کسی را که نگاهش می‌کند به تمسخر می‌کند. عکس سیاه و سفید و خیلی ماهرانه با رنگ‌هایی بی‌جان رنگ شده است.



مقابل عکس در پای دیوار روی زمین، همان مرد بسیار پیرتر از عکسش بر روی تشکی قرمز روی زمین دراز کشیده است. با ریشی جوگندمی است که خیلی لاغر هم شده است. جز پوست و استخوان چیزی از او نمانده است. قیافه‌اش رنگ پریده و با چین و چروک زیادی است. بینی‌اش بیش از پیش عقابی مانند بودن خود را نشان می‌دهد. او هنوز هم نمی‌خندد و هنوز هم همان حالت عجیب تمسخرآمیز را در چهره‌اش دارد. دهانش نیمه‌باز و چشمانش ریزتر از گذشته در حدقه فرورفته‌اند. نگاهش به سقف است و به جایی میان تیرچه‌های نمایان پوشیده و سیاه خیره شده است. دستانش بی‌رمق و بی‌حرکت در امتداد تنش قرار گرفته است. در زیر پوست نازکش، رگ‌های او همچون کرم‌هایی بی‌جان با استخوان‌های برجسته‌اش درهم می‌پیچند. در میچ دست چپش ساعت کوکی و در انگشتش حلقه‌ای از طلا دارد. از کیسه‌ی پلاستیکی آویزان روی دیوار، درست در بالای سرش، مایعی بی‌رنگ به آرامی با سوزنی در گودی دست راستش می‌چکد و در بدنش تریق می‌شود. بقیه‌ی بدنش با پیراهن آبی رنگ بلندی پوشیده شده است که یقه و سرآستین‌هایش گلدوزی دارد. باهایش همانند چوبی خشک در زیر ملافه‌ای سفید و چرکین پیچیده و پنهان شده است.

بر روی سینه‌اش بر بالای قلب، دستی - دست زنی - درست هماهنگ با ریتم صدای نفس‌هایش بالا و پایین می‌رود. زن نشسته و پاها را توی سینه جمع کرده و سرش را میان زانوهای خم نموده است. موهای بلند و خیلی سیاهش، شانه‌های لرزانش را می‌پوشاند، لرزشی که حرکت یک‌نواخت دست‌ها را دنبال می‌کند.

در دست دیگر آن زن، دست چپ، تسییح بلند سیاهی است. در سکوت و به آرامی دانه‌های تسییح را ذکر می‌گوید که هماهنگ با لرزش شانه‌ها یا شاید هماهنگ با صدای نفس‌های مرد است. بدنش با پیراهن بلند و ارغوانی رنگی پوشیده شده است و سرآستین‌ها و پایین آن پیراهن با طرحی ساده از سنبله و خوشه‌ی گندم کار شده است.

قهرمان بدون نام رحیمی، رابط و کانال زنده‌ای است برای مصیبت‌های میلیون‌ها زن شبیه او، زنانی که به عنوان کالا در نظر گرفته شده‌اند و نادیده گرفته شده‌اند. تحقیر شده‌اند، تنبیه شده‌اند، مورد تمسخر قرار گرفته‌اند و ساکت شده‌اند. در سنگ صبور، بالاخره آن‌ها اختیار خود را به دست می‌گیرند.

(خالد حسینی)

